



ISSN:2588-7033



Narratives of the Chaldiran Defeat in Safavid Historiography: Denial and Marginalization, Qizilbash Errors, Acceptance, and the Legitimization of the Ideal Shi'a Shah

Ali Ghasemi^a, Saeid Mousavi Siany^b, Amir Ghodsi Simakani^{c*}

^a Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

^b Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

^c Master's student of history, Iran of the Islamic period, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

KEYWORDS

Battle of Chaldiran, Safavid historiography, Denial and marginalization, Qizilbash error, Legitimization

Received: 13 December 2024;
Accepted: 26 April 2025

Article type: Research Paper
DOI:10.22034/hsow.2025.2048086.1589

ABSTRACT

The Battle of Chaldiran was a pivotal event during the formation and consolidation of the Safavid state, as it dealt a heavy blow to the seemingly invincible image of Shah Ismail and significantly undermined his legitimacy. The shock of this defeat forced pro-Safavid historians to reconsider how the battle was represented in historical narratives. This article, through a descriptive-analytical approach, seeks to explore how historiographical sources of the Safavid era responded to this military failure. An examination of the representations of the Battle of Chaldiran in the histories written during Shah Ismail's reign and afterward reveals two distinct narrative strategies. The first appears in works such as *Habib al-Siyar* and *Futuhāt-e Shāhī*, where denial and marginalization of the defeat dominate. *Futuhāt-e Shāhī* completely omits the event to avoid tarnishing the king's image. Khandmir also treats the defeat as insignificant, outright rejecting its impact. The second approach, found in post-Isma'il historical texts, acknowledges the bitterness of the loss, yet shifts the blame to the Qizilbash forces. These accounts are shaped to preserve the grandeur of Shah Ismail and to protect the foundations of Safavid legitimacy from disruption.

* Corresponding author.
E-mail address: amir.ghodsi.s@gmail.com
©Author





روایت‌های شکست چالدران در تاریخ‌نویسی صفوی: انکار و به حاشیه رانی، خطای قزلباشان، پذیرش و مشروعیت‌بخشی به شاه آرمانی - شیعی

علی قاسمی^{الف}، سعید موسوی سیانی^ب، امیر قدسی سیمکانی^ج*

^{الف} استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران، a.ghasemi@scu.ac.ir

^ب استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران، saeid.mousavi.siany@scu.ac.ir

^ج دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ، گرایش ایران دوره اسلامی، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران،

amir.ghodsi.s@gmail.com

چکیده	واژگان کلیدی
جنگ چالدران، رویدادی تأثیرگذار در هنگام بنیان‌گذاری و تثبیت دولت صفویه بود؛ چراکه به چهره‌ی شکست‌ناپذیر شاه، ضربه‌ی سهمگینی وارد ساخت و موجب تضعیف مشروعیت شاه‌اسماعیل شد. دشواری هضم این شکست، تاریخ‌نویسان هواخواه صفویان را به بازاندیشی در باب روایت جنگ چالدران واداشت. این مقاله با رویکرد توصیفی-تحلیلی در پی پاسخ به این پرسش است که منابع تاریخ‌نگاری عصر صفوی چگونه با این شکست مواجه شده‌اند؟ سنجش شیوه‌های بازنمایی جنگ چالدران در تاریخ‌نویسی دوره‌ی شاه‌اسماعیل و پس از آن، دو الگو در طرح‌اندازی روایی تجربه‌ی این ناکامی را می‌نمایاند: نخست، در روایت کتاب‌های حبیب‌السیر و فتوحات شاهی، انکار و به حاشیه رانی شکست، رویکرد غالب است. کتاب فتوحات شاهی برای گریز از نشان دادن سیمای تلخ شکست، از خیر روایتش می‌گذرد. از سوی دیگر، خوانند میر شکست در جنگ چالدران را امری حاشیه‌ای می‌انگارد و از اساس تجربه‌ی آن را طرد و انکار می‌کند. دوم، در منابع تاریخی پس از مرگ شاه‌اسماعیل، هرچند تلخی ناکامی این نبرد پذیرفته می‌شود، با این حال، با توجه به اقتضائات زمانه و در راستای توجیه شکست خطاهای نیروهای قزلباش، برجسته می‌گردد؛ و روایت جنگ چالدران به گونه‌ای طرح‌اندازی می‌شود که ابهت شاه‌اسماعیل حفظ شود و خللی بر مبانی مشروعیت این حکومت وارد نشود.	جنگ چالدران، تاریخ‌نویسی صفویه، انکار و به حاشیه رانی، خطای قزلباشان، مشروعیت‌بخشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۰۶ مقاله علمی پژوهشی

مقدمه

تاریخ‌نویسی ابزاری الهام‌بخش در مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های حکومت‌ها یا وسیله‌ای مؤثر برای آن دست از فرآیندهایی است که به حیات نیروهای اجتماعی شکل می‌دهد. از این‌رو، ایفای چنین نقش اندیشه‌ای و جریان‌سازی است که دانش تاریخ را ارزشمند ساخته است. براین اساس، مورخان به آن دسته از رخدادهای تاریخی می‌پردازند که تأثیرات بزرگی بر جای نهاده‌اند، یا در ذات‌شان آسیب‌زا بوده و یا معنای‌شان برای نخبگان و عامه‌ی مردم، پیچیده و بغرنج بوده است. در نتیجه، غالب پژوهش‌های تاریخی به رخدادهایی همچون انقلاب‌ها، جنگ‌های داخلی و فرآیندهایی تأثیرگذاری مانند انقلاب صنعتی می‌پردازند. اهمیت این رخدادهای

و دلالت‌شان در زندگی عامه‌ی مردم، مورخان را به ارائه‌ی روایت‌هایی، جهت آشناسازی دوباره با رویدادها و یا تغییر معنایی که دارند، رهنمون می‌سازد (وایت، ۱۳۸۹: ۴۵).

تاریخ‌نگاری در تاریخ ایران دوران اسلامی نیز ابزار مهم مشروعیت‌بخشی و توجیه حکومت‌ها یا به چالش کشیدن گفتمان‌های رقیب بود. بنابراین، مورخان ایرانی در بزنگاه‌های حساس، تلاش‌های مؤثری برای گذار از بحران‌ها، بنیان‌گذاری و تثبیت حکومت‌ها و به چالش کشاندن جریان‌های اجتماعی، مذهبی، فکری و سیاسی رقیب، انجام دادند. رویدادهای تاریخی بزرگی مانند سقوط ساسانیان، اضمحلال خلافت عباسی و یورش ویران‌گر مغولان به ایران، مورخان ایرانی را بر آن داشت تا از طریق بازنمایی و بازاندیشی رخدادهای تاریخی، جلوه‌ای از حقایق گذشته را منعکس سازند. برآمدن صفویان و بنیان‌گذاری حکومتی که سرنوشت حیات فرهنگی و اجتماعی ایران را دگرگون ساخت، از برهه‌های حساس تاریخی ایران است که تاریخ‌نویسان هم‌عصر را به بازنمایی رخدادهای تاریخی سوق داده است. به نظر می‌رسد، عمده‌ی فعالیت تاریخ‌نویسان هواخواه صفوی، بازنمایی روایت‌های ایدئولوژیکی بود که در خدمت به حاکمیت صفوی و بازتولید چهره‌ی آرمانی و غالیانه‌ی شاهان صفوی عمل می‌کرد. در این میان، شکست شاه صفوی در نبرد چالدران، رخداد مهم و تأثیرگذاری بود که ایفای چنین نقشی را از سوی مورخان ایجاب می‌کرد؛ زیرا جنگ چالدران به افسانه‌ی شکست‌ناپذیری شاه اسماعیل و چهره‌ی غالیانه‌ای که قزلباش‌ها از بنیان‌گذار دولت صفوی ترسیم می‌کردند، صدمه‌ای جدی وارد کرد. شاه اسماعیل در جنگ چالدران که در ماه رجب سال ۹۲۰ ه‍.ق، به وقوع پیوست (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۴۵/۴)، شکست سختی خورد؛ زیرا نه تنها با گروه معدودی از یارانش به سمت تبریز عقب نشست، سپاه و برخی از فرماندهانش نیز در هم کوبیده شدند (رویمر، ۱۳۹۳: ۴۳)؛ و حتی از همسران شاه نیز، به‌دست ترکان عثمانی افتادند (آنجلوللو، ۱۳۸۱: ۳۵۱). هرچند پیامد آنی این شکست برای صفویان از دست رفتن دیاربکر، مرعش و البستان بود، تأثیر روانی این رویداد بر شخصیت شاه اسماعیل و روابط آتی‌اش با مریدان قزلباش بسیار سهمگین‌تر بود (سیوری، ۱۳۸۵: ۴۴). به‌ویژه آن‌که شاه اسماعیل به‌رغم اینکه بیست و هشت سال سن داشت، در هیچ جنگی شکست نخورده بود؛ از این‌رو، پیروانش او را شکست‌ناپذیر می‌انگاشتند (فلسفی، ۱۳۳۲: ۷۲). با این همه، پس از نبرد چالدران بود که هاله و جوهره‌ی شکست‌ناپذیری‌اش در بین مریدانش از بین رفت و اعتماد به نفسش، ضربه‌ای کاری خورد (رویمر، ۱۳۹۳: ۴۳)؛ چراکه قزلباشان به رهبرشان به‌عنوان موجودی الهی یا نیمه‌الهی و شکست‌ناپذیر می‌نگریستند. بنابراین، تجربه‌ی این شکست، پیوند رازآمیز مرشد و مریدی میان بنیان‌گذار دولت صفوی و قزلباش‌ها را از هم گسیخت (سیوری، ۱۳۸۵: ۴۴).

آشکار است که تجربه‌ی شکست چالدران نه تنها در وجدان جمعی حامیان دولت صفوی، بلکه در منابع تاریخ‌نگاری عصر صفویه نیز تأثیر و بازتاب داشته است. فعالیت فکری تاریخ‌نویسان، می‌توانست به‌مثابه معیاری عینی، برای بازشناسی پندار و روایت کنش‌گران نظم گفتمانی عصر صفویه از وضعیت موجود به کار رود. چنان‌که مورخان هواخواه صفویان، شکست چالدران را به‌گونه‌ای بازنمایی می‌کردند که صدمه‌ای به چهره‌ی فرهنگد شاه اسماعیل و مشروعیت حکومت صفویان وارد نسازد. تأکید بر سیمای فرهنگد و آرمانی شاه اسماعیل در تاریخ‌نویسی صفوی، به‌معنای نفی طرح‌اندازی‌های روایی متفاوت از جنگ چالدران نیست؛ تمایزی که نه تنها در سطح جزئیات رویدادها، بلکه در سطح ساختار پیرنگ روایت‌های تاریخی عصر صفوی هم مشاهده می‌شود. این تفاوت، بیش از همه در متون تاریخ‌نگاری سرآغاز دولت صفوی، در مقایسه‌ی با دوره‌ی پسینی، مشاهده می‌شود. به‌نظر می‌رسد دوری یا نزدیکی تاریخ‌نویسان به زمان رویداد و نیز میزان اهمیت این جنگ در نزد مورخان، موجب تغییر در ماهیت روایت‌ها و بیان دلایلی متفاوت

برای توجیه شکست شاه اسماعیل در نبرد چالدران شده است.

مقاله‌ی حاضر، تعارض روایت موجود در میان متون تاریخ‌نگاری هواخواه صفویان در بازنمایی شکست شاه اسماعیل را مسئله‌ای مهم تلقی نموده است. از این‌رو، بر آن است به این پرسش پاسخ دهد که چه عواملی زمینه‌ساز صورت‌بندی روایت‌های متعارض از جنگ چالدران شده است؟ مدعای مقاله آن است که تلقی آغازین تاریخ‌نویسان هوادار دولت صفوی از شاه اسماعیل به‌عنوان شاه آرمانی و برداشت غالیانه و مقدسی که از وی داشتند، موجب شد تا شکست چالدران را امری نابه‌هنگام و هضم‌ناپذیر انگارند. براین اساس، کتب تاریخ‌نگاری معاصر با بنیان‌گذاری دولت صفویه، شکست در نبرد چالدران را مطرود و یا کم‌اهمیت نشان دادند. با این همه، فاصله گرفتن از جنگ چالدران، گذراندن ضروریات حاکم بر جنبش انقلابی صفویان و تکرار رویدادهای تاریخی مشابه، شرایط هضم این شکست را فراهم ساخت. بنابراین، مورخان پیرو دولت صفویه، به‌جای انکار و طرد این جنگ، به پذیرش و توجیه این رخداد و نسبت دادن علت شکست به قزلباشان و نیز مشروعیت‌بخشی به شاه آرمانی - شیعی صفوی پرداختند.

پیشینه‌ی پژوهش

جنگ چالدران از آن دست رخدادهایی است که در میان تاریخ‌نویسان شهرت بسیاری داشته و توجه تاریخ‌پژوهان را به خود معطوف ساخته است. برای نمونه، «جنگ چالدران» نوشته‌ی نصرالله فلسفی شهرت زیادی دارد. نوشته‌ی فلسفی با آن‌که مفید است، به موضوع‌های مهمی نظیر تحلیل و بررسی درجه دوم رویداد، بازشناسی مؤلفه‌های حاکم بر تاریخ‌نگاری رخداد و بازاندیشی چشم‌انداز مورخان در بازنمایی این رویداد نپرداخته است. به سخن دیگر، به جنگ چالدران از حیث تاریخ‌نگاری انتقادی، توجه نشده است.

مقاله‌ی ارزشمند «بازتاب جنگ چالدران در تاریخ‌نگاری صفوی» نوشته‌ی علی سالاری شادی، مهم‌ترین اثری است که با وجود اشتراکات با پژوهش حاضر، از جنبه‌هایی نیز با این مقاله متفاوت است. نظر سالاری شادی این است که خواندمیر به عللی نظیر سکونت در هرات و دوری از معرکه‌ی جنگ، عدم وابستگی روحی و فکری به صفویان و نیز ریشه‌داشتن در عصر تیموری، روایتی مبهم، اجمالی، اغراق‌گونه و همراه با تحریف از جنگ چالدران ارائه نمود که با آرمان‌های صفویان تعارضی نداشت. وی تأکید می‌کند که روایت خواندمیر در کنار روایت مفصل‌تر جهانگشای خاقان، به منبع الهام‌بخش تاریخ‌نویسان بعدی هوادار صفویان در ترسیم این رویداد تبدیل شده است. مطلب مهم در پژوهش سالاری شاد، تلاش او برای تشخیص روایت صحیح از روایت‌های تحریف‌شده است. از این‌رو، ضمن نقد روایت‌های منابع تاریخ‌نگارانه‌ی صفویه کوشش می‌کند که روایتی دقیق از این جنگ ارائه دهد. بنابراین، می‌توان سیطره‌ی نوعی تاریخ‌نگاری پوزیتیویستی را در تحلیل ایشان مشاهده کرد.

برخلاف سالاری شادی، مقاله‌ی حاضر در مقام بازنمایی عینی و ارزیابی معرفتی از منابع تاریخ‌نگاری نیست، بلکه بر آن است که با تأمل در بازنمایی تجربه‌ی شکست چالدران در منابع تاریخی هم‌عصر و بعد شاه اسماعیل، ماهیت تاریخ‌مندی روایت‌ها را بنمایاند؛ و تبیینی از تغییر روایت‌پردازی تاریخ‌نویسی صفوی در باب چرایی و چگونگی شکست چالدران ارائه کند.

براین اساس، بر این باور است که هدف اصلی خواندمیر مشروعیت‌بخشی به صفویان است. از این‌رو، به‌رغم آن‌که با تیموریان همدلی داشت، در تألیف حبیب‌السیر تنها در مقام خدمت به صفویان بود. بنابراین، تعبیر سنجیده‌ای برای توصیف جنگ چالدران به کار برده است. در نتیجه، برخلاف پندار سالاری شادی، تحریف و سانسور موجود در روایت حبیب‌السیر نه از سر ناآگاهی و دوری از محل نبرد، بلکه به این دلیل بود که خواندمیر به‌شکل هدفمندی درصدد حفظ چهره‌ی آرمانی و مشروع شاه صفوی بود؛ به همین سبب روی نقاطی دست گذاشت تا پیروزی صفویان را برجسته سازد.

با این همه، از دوره‌ی شاه‌تهماسب به بعد، به دلیل تشدید افول رابطه‌ی بین قزلباشان و شاه صفوی و رویدادهای تاریخی‌ای که بر سیمای قدسی شاه تأثیر منفی گذارد، حقایق بیشتری در تاریخ‌نگاری صفوی انعکاس یافت. در این میان، تأثیر کتاب جهانگشای خاقان بسیار پررنگ بود؛ چراکه در کنار حبیب‌السیر، منبع الهام‌بخشی در تاریخ شاه‌اسماعیل برای تاریخ‌نویسی بعدی عصر صفوی شد. بدین‌ترتیب، نوعی تفاوت در ماهیت روایت جنگ در میان تاریخ‌نویسان زمان شاه‌اسماعیل و پس از وی شکل گرفت که به دوگانگی در روایت تجربه‌ی شکست چالدران منجر گردید. هر دسته از تاریخ‌نویسان در پی ثبت چهره‌ای مطلوب از این واقعه بودند؛ با این حال، با توجه به به شرایط زمانه و در تناسب با مقتضیات فضای تاریخی، این مهم را صورت‌بندی کردند. براین‌اساس، مقاله‌ی حاضر از جنبه‌ی مسئله، رویکرد و نتایج، با تحقیق آقای سالاری شادی متمایز است.

۱. بازنمایی نبرد در فتوحات شاهی و حبیب‌السیر: انکار شکست و به حاشیه رانی

به نظر می‌رسد شکست شاه‌اسماعیل در جنگ چالدران رخدادی ناهنگام در فرآیند تثبیت حاکمیت دولت صفویه بود؛ چرا که شاه‌اسماعیل با چهره‌ای فرهمند و برگزیده هنوز زنده بود. از این‌رو، برای مورخان هوادار صفویه پرداختن به شکست شاهی که تا قبل از چالدران نبردهایش را پیروزمندان پشت سر گذاشته بود و تصویری شکست‌ناپذیری نزد مریدانش داشت، بسیار سخت می‌نمود. به‌ویژه، از زمان شیخ جنید رویکرد رهبران طریقت صفوی در بندگی فروتنانه و صوفیانه خداوند تغییر کرده و رهبری طریقت به مقام قداست و پرستش خداگونه‌ی او از سوی مریدان ارتقا یافته بود (مزاوی، ۱۳۸۸: ۲۰۶). براین‌اساس، شاه‌اسماعیل تا پیش از سال ۹۲۰ ق، با تعصب شدید و وفاداری زیاد، مورد اطاعت مریدانش قرار می‌گرفت. وی به‌عنوان شاهی آرمانی و تداوم‌بخش سلسله‌ی امامت در میان مریدانش بود که وظیفه‌ی فتح ایران، گسترش تشیع و شکست مخالفان سنی‌مذهب را بر عهده داشت. خشونت‌های بنیان‌گذار دولت صفوی نیز با استناد به این مبانی مشروعیت توجیه می‌شد. وجه بارز این مرحله، غلبه‌ی افکار صوفیانه و غالبانه بر اذهان قزلباشان حامی طریقت صفویه بود. چنان‌که اسکندربیک منشی می‌نویسد: «از شدت محاربه طوایف قزلباش در شأن آن حضرت بحدی رسید که پای اعتقادشان از مسلک مستقیم دین و ایمان لغزیده و گمان‌های غلط بردند» (اسکندربیک ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۳).

درست در یک چنین نظم گفتمانی بود که جنگ چالدران روی داد. شکست در این نبرد سرنوشت‌ساز، تأثیر خود را بر ساختار سیاسی دولت صفوی بر جای نهاد؛ به‌گونه‌ای که نه تنها اقتدار قدسی شاه‌اسماعیل فرو ریخت، ضربه‌ی سهمگینی بر باورهای کارگزاران طریقت و دولت صفویه وارد شد. بدیهی است، مواجهه با شکست پادشاهی که مجری اراده‌ی الهی انگاشته می‌شد، چالشی جدی فراروی تاریخ‌نویسی صفوی بود. برای نمونه، فتوحات شاهی به‌عنوان یکی از نخستین متون تاریخی که هم‌زمان با شاه‌اسماعیل نگاشته شد، از گزارش این شکست خودداری کرد. امینی هروی، به‌رغم اینکه فتوحات شاهی را در سال ۹۲۷ هـ ق نوشت، نگارش رخدادها را تا سال ۹۲۰ هـ ق دنبال می‌کند (امینی هروی، ۱۳۸۳: هجده و بیست و سه).^۱ سال نگارش کتاب توسط نویسنده نیز یادآور شده است؛ چنان‌که می‌نویسد:

«در سته ست عشر و تسعمائه که ماهچه لوای کشورگشای شاهی پرتو معدلت بر مملکت خراسان انداخت آنجناب منظور انظار عنایات نواب کامیاب گشته بانعامات و سیورغالات مفتخر و مباهی شد و در سته ست و عشرین و تسعمائه از دارالسلطنه هرات باردوی همایون رفته مجدداً باصناف الطاف اختصاص یافت و تالیف متاب فتوحات شاهی برای صوابنمایش تعلق گرفت و حالا بجد تمام و

^۱ خواندمیر این تاریخ را سال ۹۲۶ هـ ق می‌داند (نگ به: خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۳۲۷).

جهد مالا کلام بآن امر اشتغال می نماید» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۳۲۷)

از سوی دیگر، به نظر می رسد که با توجه به تقدم اندک فتوحات شاهي نسبت به حبيب السیر، همزمانی تقریبی بین نوشتن این دو کتاب و حضور امینی هروی در اردوی شاهي (ابوئی مهریزی، ۱۳۸۳: ۳۲)، در نقل رویدادهای کتاب تا تاریخ ۹۲۰ ه.ق تعدی در کار بوده است؛ در نتیجه، از پرداختن به شکست چالدران امتناع شده است. احتمالاً، علت این مسئله را باید در دشواری هضم تجربه‌ی این رویداد و بی میلی نویسنده نسبت به نقل شکست شاه آرمانی اش دانست (امینی هروی، ۱۳۸۳: هجده و بیست و سه). همین مسئله را نیز می توان در حبيب السیر خواندمیر که یکی دیگر از منابع تاریخی همزمان با شاه اسماعیل است، مشاهده نمود. خواندمیر در حبيب السیر تلاش بسیاری برای دفاع از مشروعیت دولت صفوی انجام داد؛ از این رو، طبیعی است که به عنوان تاریخ نویس هوادار صفویان، محدودیت ها و ملاحظات خاصی در توصیف و گزارش شکست چالدران داشته باشد. تلقی خواندمیر از شاه اسماعیل، به عنوان پادشاه آرمانی و تداوم بخش سلسله‌ی امامت شیعی (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۴۶۷)، با شکست سنگینی که در برابر خلیفه‌ی سنی مذهب عثمانی تجربه کرد، ناهمخوان بود. بنابراین، سازگار نمودن این شکست وظیفه‌ی دشواری بود که خواندمیر برعهده گرفت.

بر این اساس، روایت حبيب السیر دارای تعین غایت شناختی است؛ چراکه پایان روایت، آغازش را تعیین و مشروط نموده است. به عبارت دیگر، خواندمیر رویدادهای جنگ را به گونه‌ای طرح اندازی نمود تا پیروزی سلطان سلیم بر شاه اسماعیل را که نقطه پایانی رویداد است، تبیین و فهم پذیر نماید. در واقع، رخدادهاى نخستین روایت به این دلیل گزینش شد تا رویدادهای پسین را روشن سازد. بدین ترتیب، واحد آخر روایت، نه تنها بر همه‌ی واحدها سلطه دارد و خودش زیر سلطه‌ی چیزی نیست، از همان آغاز، نقطه‌ی پایانی روایت به همه‌ی مسیر روایت شکل داده است (پرینس، ۱۳۹۵: ۱۶۱-۱۶۳). چنین منطق طرح اندازی روایی را می توان در روایت خواندمیر از نبرد چالدران مشاهده نمود.

خواندمیر برای سازگار نمودن تجربه‌ی شکست چالدران با تصویر شاه اسماعیل، به عنوان پادشاهی شیعه مذهب و آرمانی، ابتدا چهره‌ای عصیان گر و شرور از سلطان سلیم ترسیم می نماید. از این رو، او را به عنوان سلطانی معرفی می کند که بر خلاف روش آبا و اجدادش، نه تنها از جاده‌ی سلامت نفس تجاوز کرده، بلکه بدمست و خمارزاده از ساغر دولت و سلطنت، عیش عالی را مکدر ساخته است (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۵۴۴-۵۴۵). نویسنده در ترسیم چنین تصویری از سلطان سلیم، شاه اسماعیل را به عنوان شخصیت قهرمان روایتش معرفی می کند. در نتیجه، ماجرا را به نحوی پیش می برد که عاقبت خوشی نصیب شخصیت شرور و ضد قهرمان روایت، یعنی سلطان سلیم، نمی شود. بر این اساس، از همان ابتدای روایت، شخصیت پردازی خودنمایی می کند؛ چنان که به صراحت اظهار می نماید: «بعد استشمام نسیم شراب ایالت و کامکاری بوفور خیل و سپاه مغرور گشته عزم تسخیر آذربایجان نمود و جمع کثیری از اتباع خود را عرضه تیغ آفتاب شعاع پادشاه جهان مطاع ساخته بیای ادبار مراجعت فرمود» (همان). چنان که از این تعبیر بر می آید، خواندمیر شخصیت پردازی و طرح اندازی نهایی اش از جنگ چالدران را در همان آغاز روایت، ترسیم می کند. وی پیروزی سلطان سلیم در نبرد را به عنوان لشکرکشی بی نتیجه‌ای می نمایاند که عاقبت مرگ سپاهیان را به همراه دارد. به همین جهت در این پاره، روایت تسخیر آذربایجان به عنوان هدف لشکرکشی سلطان سلیم در نظر گرفته می شود؛ چرا که در پایان، سلطان عثمانی مجبور به ترک تبریز و آذربایجان می شود (همان: ۵۴۸).

به نظر می رسد خواندمیر با اشاره نکردن به مناطق دیگری که به دست عثمانیان افتاد، می کوشد تا فتوحات سپاه دشمن را یک عملیات ناموفق بداند و نه یک پیروزی تاریخی. افزون بر این، نویسنده به منظور انکار و طرد تجربه‌ی شکست چالدران، تلاش های

دیگری می‌کند که توصیف حالت‌محور و کندی و سرعت بازنمایی روایت خواندمیر هنگام توصیف تجهیزات و لشکریان دو سپاه از مهم‌ترین نمودهای این تلاش است. بر اساس منطق تحلیل‌های روایت‌شناسانه، سرعت بازنمایی رویدادهای روایت بر پردازش و ارزیابی ما از آن رویداد و واکنشی که نسبت بدان داریم، تأثیر می‌گذارد. در نتیجه، هرچه توصیف یک رویداد مفصل‌تر باشد برجستگی بیشتری می‌یابد. این کار باعث می‌شود که بر برخی رویدادها تمرکز شود و از برخی رویدادهای دیگر چشم‌پوشی شود. به طور طبیعی، رویدادی که بیشتر توصیف شده باشد اهمیت بیشتری دارد (پرینس، ۱۳۹۵: ۶۲). این رویکرد هنگامی که وضعیت دو سپاه توصیف می‌شود به کار می‌رود. خواندمیر در وصف تعداد و تجهیزات سپاه عثمانی چیزی کم نمی‌گذارد و چنین اظهار می‌کند:

«ولایت روم لشکری فراهم آورد که هر یک در صحرای هیجا بنوک سنان ثعبان‌مانند کوه الوند را از پیش برداشتندی و در معركة نام و ننگ به پیکان تیر خدنگ تخم اجل در دل زمین کاشتندی عدد آن سپاه از خزر و تخمین مستوفیان افزون و عدد آن خیل گمراه احاطه دایره و خیال محاسبان مهارت‌پناه بیرون» است (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۵۴۴).

در مقابل، هنگام توصیف لشکریان صفویه اینچنین ویژگی‌های پهلوانی و نفرات کمتر آنها برجسته می‌شود:

«لاجرم پادشاه ظفرپناه بی‌آنکه با اجتماع سپاه پردازد با ده دوازده هزار سوار تیغ‌گذار که در آن زمان ملازم اردوی فیروزی آثار بودند عنان پکران به طرف دشمنان منعطف ساخت... پادشاه والانژاد میمنه لشکر شجاعت‌نهاد را بفر وجود محمدخان و بعضی دیگر از امراء منصور مؤید مشید گردانید و در میسر در مش‌خان با جمع کثیری از بهادران پولادپوش و شجاعان کینه‌کوش منزل گزید و ماهیچه علم انجم حشم از افق قلب طالع گشته که امیر نظام الدین عبدالباقی و سیدمحمد کمونه و امیر شرف الدین علی باتفاق فوجی از شیران بیشه یکدلی در سایه رأیت ظفرآیت توقف نماید و آنحضرت بنفس اشرف اعلی با بسیاری از نهنگان لجة دغا و پلنگان قله هیجا در یک جانب قول صف کشیده... در آنروز هولناک جمع کثیری از رومیان بیباک بضرب تیغ و سنان دلیران سفاک پادشاه شرفناک برخاک هلاک افتادند اما چون لشکر سلطان سلیم همچون حرکات دوایر افلاک بی‌نهایت بودند و در لوازم میدان‌داری و خنجرگذاری بقدر مقدور سعی نمودند و توبیچان ایشان در آتش دادن تفنگ و افروختن نایرة جنگ بمرتبه طریقه جد و اهتمام به جای می‌آوردند که هر لحظه پنج شش هزار تفنگ بیکدفعه صدای مرگ در عالم می‌انداخت... فوجی از امرا و اعیان سپاه ظفرپناه نیز... شربت شهادت نوشیدند» (همان: ۵۴۵-۵۴۷).

چنان‌که از این روایت برمی‌آید، خواندمیر تجهیزات و لشکریان سپاه سلطان سلیم را بسیار برجسته می‌سازد و در سوی مقابل، بر عزم شاه اسماعیل و شجاعتش در نبرد تأکید ویژه‌ای می‌کند؛ از این رو، هرچند به عظمت و خسارتی که لشکر عثمانی وارد می‌کند، اعتراف می‌نماید، اما ماجرا را به نوعی بیان می‌کند که تلفات را خیلی نابرابر نشان ندهد. نویسندگان با اضافه کردن قید «نیز» به جمله‌ای که در وصف کشته‌شدن تعدادی از لشکریان شاه اسماعیل است، تلفات جنگ را برای هر دو طرف می‌نمایاند.

روش دیگر خواندمیر برای طرد تجربه‌ی شکست، اتخاذ رویکرد راوی مداخله‌گر و توصیف مفصل و حالت‌محور از نبرد شجاعانه‌ی شاه اسماعیل است. وی با ارائه‌ی توصیفاتی از شجاعت و تهور شاه و تهاجم یک‌تنه‌اش به سپاه عثمانی سعی دارد تجربه‌ی شکست در نبرد بین دو سپاه را کوچک شمارد. همچنین با برجسته‌سازی شخصیت پادشاه فرهمند صفوی و کارهای خارق‌العاده‌اش، اضمحلال سپاهیان صفوی را کم‌اهمیت نشان می‌دهد؛ چنان‌که می‌نویسد:

«در آن اثنا آتش غضب پادشاه عجم و عرب در خاطر غیرت‌مآثر زبانه‌زدن گرفت شعله قهر قیامت‌لهب در باطن جمعیت میامن صفت التهاب پذیرفت و شمشیر ذوالفقار آثار از نیام انتقام آخته بی‌اعانت انصار و معاونت اغیار بر صف دشمنان خاکسار حمله

کرد و بقوت دست و بازوی ولایت و قدرت سر پنجه کرامت و هدایت گرد از وجود محنت فرسود خلقی از سالکان مسالک شجاعت برآورد و بیشابۀ تکلف و سخنوری و غایلة تصلف و مدح گستری در آن معرکه آن مهر سپهر سروری کارزاری نمود که اژدهای فلک اخضر از سهم خدنگ مارپیکرش زبان زینهار بگشاد... در آن اثنا از سپاه قیامت هجوم روم ملقوچ اوغلی که نهنگی بود در بحر پردلی در برابر آنحضرت در آمد اما پیش از آنکه دست بتیغ و سنان برد پادشاه حیدر اثر شمشیری بر فرق سرش فرود آورد که تا سینه اش منشق گشت از ثقات استماع افتاده که یکی از ملازمان ملقوچ اوغلی جسد او را نزد سلطان سلیم برد و پادشاه روم آن ضربت را ملاحظه فرمود و بر زبان راند که غیر از کسی که منتسب بفرزندی مظهر العجایب باشد هیچ آفریده را قدرت آن نیست که این نوع تیغ تواند راند» (همان: ۵۴۷).

در همین راستا، عقب نشینی سپاه ایران را ناشی از نقشه‌ی شاه اسماعیل می‌داند تا موجب فریب سپاه عثمانی و حمله‌ی ناگهانی لشکر صفوی شود. سیاست زمین سوخته، روش کارایی بود که باعث حفظ موجودیت صفویان در برابر عثمانی شده بود؛ با این همه، خواندمیر با مقایسه‌ی عقب نشینی‌های شاه اسماعیل در برابر سلطان سلیم و محمدخان شیانی، آن‌ها را در یک دسته طبقه‌بندی کرد. وی به دنبال القای این پیام بود که، همچون پیروزی در برابر خان ازبک، پیروز نهایی در نبرد چالدران نیز صفویان هستند. روایت خواندمیر بدین شرح است:

«چون ضمیر پادشاه ربع مسکون فروغ اینمعنی واضح و لایح بود که در آن مقام اصرار بر پیکار موجب هلاک خدام موکب نصرت شعار می‌شود خاطر عالی‌مآثر بر آن قرار داد که بموجب کلمه (الحرب خدعة) چند کوچ بازپس نشیند که رومیان مانند محمدخان شیانی دلیر گشته جهت تکامشی از میان عرابه و چپر بیرون آیند آنگاه عطف عنانی کرده بار دیگر بر سر ایشان تازد و بنیاد حیات آن قوم پرستیز را براندازد بنابر آن با خیل و حشم و طبل به تبریز رفته و از آنجا بدر گزین شتافت» (همان: ۵۴۷-۵۴۸)

پرواضح است که اسارت زنان شاه اسماعیل و چشم‌پوشی شاه صفوی از پایتختش در تعارض با طرح نهایی خواندمیر قرار دارد؛ بنابراین، از تدبیر پسرانی و حذف استفاده می‌نماید و اشاره‌ای به اسارت همسر شاه اسماعیل توسط سپاه عثمانی نمی‌کند (آنجلو، ۱۳۸۱: ۳۵۱). همچنین، توضیح نمی‌دهد که چرا شاه اسماعیل برای مدتی از خیر پایتختش می‌گذرد (فلسفی، ۱۳۳۲: ۵۷-۵۸). مهم‌تر آن‌که عقب‌نشینی شاه اسماعیل را راهبرد نظامی‌ای معرفی می‌کند که قرار بود «بنیاد حیات آن قوم پرستیز را براندازد» و زمینه‌ی پیروزی نهایی بر سلطان سلیم را فراهم آورد.

الگوی راوی مداخله‌گر و توصیف حالت‌محور و قهرمانانه از شاه صفوی در طرح‌اندازی رخدادهای پایانی جنگ چالدران نیز اعمال می‌شود. براین اساس، بازگشت سلطان سلیم از تبریز که تحت تأثیر طغیان‌ینی چریان و سیاست زمین سوخته صفویان صورت گرفت، ناشی از ترس سلطان عثمانی از خبر جمع‌آوری لشکر توسط شاه اسماعیل برای حرکت به سمت تبریز نشان داده می‌شود؛ از این‌رو «خوفی عظیم بر ضمیر» سلطان سلیم مستولی شده و «سلامت نفس» را در بازگشت از تبریز می‌بیند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۵۴۸). در واقع، خواندمیر لحظات پایانی جنگ چالدران را به‌گونه‌ای برجسته‌سازی می‌کند که با پیرنگ روایتش از پیروزی شاه اسماعیل و شکست سلطان سلیم تعارضی نداشته باشد. وی با اعمال این تدابیر در روایت‌پردازی‌اش از جنگ چالدران، نه تنها تجربه‌ی شکست را انکار می‌کند، شاه اسماعیل را به عنوان شاه پیروزمندی معرفی می‌نماید که در میان استقبال بزرگان شهر تبریز به پایتختش برمی‌گردد (همان). مطلب جالب توجه آن است که خواندمیر بازگشت شاه اسماعیل را نقطه‌ی پایانی روایت قرار نمی‌دهد، بلکه هنگامی که شاه صفوی خبر درگذشت سلطان سلیم را در مراغه دریافت می‌کند، بیان می‌دارد: «بس تجربه کردیم در این دیر مکافات * با آل نبی هر که در افتاد برفتاد». در نتیجه، طرحش در وارونه‌نمایی شکست چالدران را تکمیل می‌سازد (همان: ۵۷۰).

۲. علت شروع جنگ در تاریخ‌نویسی پس از دوره‌ی شاه اسماعیل: بی‌احتیاطی قزلباشان یا غرور حاکمان

همچنان‌که گفته شد، منابع هم‌عصر با شاه اسماعیل یا مانند فتوحات شاهی از روایت جنگ چالدران خودداری کردند و یا به‌سان حبیب‌السیر رخدادها را به‌گونه‌ای طرح‌اندازی نمودند که صدمه‌ای به مبانی مشروعیت دولت صفوی و چهره‌ی آرمانی شاه اسماعیل وارد نسازد. پر واضح است که سایر تاریخ‌نویسان هواخواه صفوی نیز اهدافی مشابه با این دو مورخ را جستجو کرده‌اند. با وجود این، رویکرد مورخان پس از شاه اسماعیل تفاوت‌هایی با تاریخ‌نویسان هم‌عصر با بنیان‌گذار دولت صفوی دارد. انعکاس جنگ چالدران در این منابع از این جهات قابل بررسی است: علت شروع جنگ؛ شخصیت محوری شاه اسماعیل حین نبرد؛ دلیل عقب‌نشینی سلطان سلیم از تبریز؛ بازگشت شاه اسماعیل به پایتخت و چگونگی توجیه یا قبول شکست چالدران.

در منابع تاریخی پس از شاه اسماعیل، چند تبیین درباره‌ی علت شروع جنگ ارائه شده است. تبیین نخست، با الگوگیری از حبیب‌السیر، غرور بی‌جا و افراط سلطان سلیم را عامل شروع جنگ معرفی می‌کند. امیر محمود خواندمیر یکی از تاریخ‌نویسانی است که در این چارچوب قابل ارزیابی است. وی آغاز جنگ را به زیاده‌خواهی‌های سلطان سلیم نسبت می‌دهد و او را شخصیتی معرفی می‌نماید که زیاده‌خواهی‌اش پایانی ندارد و عالمی را به خاطر لذتش به نابودی می‌کشانند (خواندامیر، ۱۳۷۰: ۸۵). این رویکرد در دوران بعد هم تکرار می‌شود. میرزا بیگ جنابدی، مورخ دوره‌ی شاه عباس یکم، به تبعیت از خواندمیر، سلیم را شخصیتی می‌داند که برخلاف روش آبا و اجدادش گام برداشته و از جاده‌ی مستقیم سلامت نفس منحرف گشته است (جنابدی، ۱۳۷۸: ۲۸۵).

نویسنده‌ی گمنام جهانگشای خاقان تبیین دیگری از شروع جنگ ارائه می‌کند. در نگاه او اقدام‌های اشتباه و تحریک‌آمیز صفویان همانند پناه‌دادن به مراد، شاهزاده‌ی فراری عثمانی، تاخت و تازهای نورعلی‌خلیفه، حاکم ارزنجان در قلمرو عثمانی، کشته‌شدن سنان‌پاشا و نامه‌های توهین‌آمیز خان محمد استاجلو به سلطان سلیم علل شروع جنگ بوده است (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۸۹). این الگو در بسیاری از تواریخ بعدی نیز تکرار می‌شود؛ چنان‌که کتاب‌های تاریخ ایلچی‌نظام‌شاه در دوره‌ی شاه تهماسب (الحسینی، ۱۳۷۹: ۶۴)، خلاصه‌التواریخ در دوره‌ی شاه اسماعیل دوم تا شاه عباس یکم (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱۲۹)، عالم‌آرای عباسی در دوره‌ی شاه عباس یکم (ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۱/۱)، جهان‌آرای عباسی در دوره‌ی شاه عباس دوم (وحید قزوینی، ۱۳۸۳، ۳۷)، خلد برین در دوره‌ی شاه سلیمان (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۲۳۲ - ۲۳۳) و عالم‌آرای صفوی که اخبار مرتبط با سلطان مراد را دلیل شعله‌ور شدن خشم سلطان سلیم می‌داند (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۴۷۱)، تبیین مشابهی از حمله‌ی سلطان سلیم ارائه می‌دهند.

هرچند این تبیین از علل شروع جنگ را در منابع معاصر با شاه اسماعیل نمی‌بینیم، از زمان شاه تهماسب به بعد، در غالب منابع تاریخی صفویه به‌عنوان تبیین صحیح و مسلط پذیرفته شده است. به‌نظر می‌رسد علت این تغییر را باید در تغییر روابط بین مریدان قزلباش و شاه صفوی جستجو کرد. مسئله‌ای که هرچند ریشه‌ی آن به دوران شاه اسماعیل بازمی‌گشت، در دوره‌ی شاه تهماسب چهره‌ی واقعی خود را نشان داد. اختلاف‌ها و درگیری‌های متعدد قزلباش‌ها در دوره‌ی شاه تهماسب، باعث مخدوش شدن هرچه بیشتر چهره‌ی آن‌ها شد. بدین ترتیب، شاهد شکل‌جدیدی از روایت‌پردازی جنگ چالدران هستیم که بر اساس آن شاه اسماعیل تبرئه می‌شود و چنین القا می‌شود که اشتباه‌های قزلباش‌ها عامل اصلی آغاز جنگ چالدران بوده است. البته در کنار منابع مذکور تواریخ دیگری نیز هستند که اشاره‌ی چندانی به علت شروع جنگ نمی‌کنند.

کتاب‌های لب‌التواریخ (حسینی قزوینی، ۱۳۱۴: ۲۵۵)، تکمله‌الخبار (عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۵۴) و تاریخ جهان‌آرا (غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۷۷) که همگی متعلق به دوره‌ی شاه تهماسب هستند؛ و همچنین جواهر الاخبار در دوره‌ی شاه تهماسب و

شاه اسماعیل دوم که حمله‌ی پیشگیرانه‌ی سلطان سلیم را عامل شروع جنگ می‌داند (منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۳۴)، از آن دست منابعی هستند که توجه چندانی به علل واقعی شروع جنگ ندارند. با این همه، همچون سایر متون تاریخ‌نویسانه، دست به حذف و کم‌اهمیت‌انگاری برخی رویدادها زده‌اند و از پذیرفتن شاه اسماعیل به عنوان مقصر یک جنگ شکست‌خورده امتناع می‌کنند. مطلب جالب توجه آن است که هرچند مقصر جلوه‌دادن قزلباش‌ها در شروع جنگ از زمان شاه‌تهماسب آغاز شد، با وجود این، قریب به اتفاق منابعی که از توضیح عوامل شروع جنگ طفره رفته‌اند نیز در همین دوره نگارش یافته‌اند. این رویکرد در طرح‌اندازی روایی جنگ چالدران را می‌توان برآمده از همان فرایند انکار و سانسوری دانست که از زمان شاه اسماعیل آغاز شد و در دوره‌ی شاه‌تهماسب به بعد نیز به نحو دیگری ادامه یافت.

در این میان، رویکرد تاریخ ایلچی نظام‌شاه جالب توجه است. او روایتش را چنین بیان می‌دارد:

«بعد از آنکه او [سلطان سلیم] در سلطنت متمکن شد برادران و وارثان ملک را قصد کشتن کرد و پدرش نیز در این سال درگذشت و یکی از شاهزادگان از بیم تیغ خون‌ریز طریق فرار و گریز پیش گرفته به درگاه حضرت شاه دین‌پناه آمد و پیکر تسخیر بلاد روم را در نظر حضرت شاه عالمیان به سهل و آسان جلوه داد. حضرت شاه به کلمات لاطایل او از راه رفته، دیوسلطان را با جمعی از امرا همراه او کرده و به طرف سیواس و ارزنجان و آن نواحی فرستاد و محمدخان استاجلو را که در دیاربکر بود معاون ایشان شده قتل و غارت، فسق و فجور بسیار در ولایت روم کردند و از شرایط بیدادی دقیقه‌ای نامرعی نگذاشتند» (الحسینی، ۱۳۷۹: ۶۵).

چنان‌که از این روایت پیداست، حسینی تنها بر مقصردانستن قزلباش‌ها بسنده نمی‌کند، بلکه به نقش شاه اسماعیل نیز اشاره می‌کند. این رویکرد احتمالاً شدیدترین تبیینی است که نسبت به نقش شاه صفوی در شروع جنگ اتخاذ شده است. به نظر می‌رسد شرایط زندگی نویسنده در بیان چنین مطلبی بی‌تأثیر نبوده است. حسینی با اینکه حدود یک سال و نیم در دربار شاه‌تهماسب حضور داشت و بعدها نیز حدود نوزده سال در ایران مقیم بود، با این حال، کتابش را در بازگشت به هند و به نام قطب‌شاه تألیف کرد (الحسینی، ۱۳۷۹: دوازده). از این رو، با وجود آن‌که در نوشتن تاریخ عمومی‌اش جانب صفویان را نگه داشته، احتمالاً با محدودیت‌ها و فشارهای دیگر تاریخ‌نویسان این دوره مواجه نبوده است.

۳. پذیرش و توجیه شکست و مشروعیت‌بخشی به شاه آرمانی - شیعی: رویکرد اصلی تاریخ‌نویسی پس از دوره‌ی شاه اسماعیل

چنان‌که آمد، حبیب‌السیر و فتوحات شاهی تمایل زیادی برای انکار شکست چالدران و طرد این رخداد نشان دادند. با وجود این، در منابعی که با فاصله‌ی زمانی بیشتری از نبرد چالدران نگاشته شد چنین نگاهی وجود ندارد. به نظر می‌رسد تثبیت تدریجی ساخت حکومت و کم‌رنگ‌شدن نقش قزلباش‌ها در ساختار قدرت، یادآوری چالدران و تبیین علل شکست را آسان‌تر و پذیرفتنی می‌نمود. براین اساس، متون تاریخ‌نویسی از مرحله‌ی انکار شکست به مرحله‌ی پذیرش قدم نهادند. تاریخ‌نویسان کوشیدند با ارائه‌ی دلایلی بار تقصیرات را از گردن پادشاه صفوی بردارند و بر دوش قزلباشان نهند. این رویکرد در بازنمایی شکست چالدران از زمانی آغاز شد که کتاب جهانگشای خاقان روایت ذیل را از جنگ چالدران بدین صورت ارائه نمود:

«خان محمدخان به عرض رسانید که طریقه سلاطین روم و عساکر آن مرز بوم آنست که در هنگام محاربه حدود و جنود خود را بعراذه زنجیر توپخانه استحکام داده و حصنی نعايت حصین جهت خود می‌سازند و تفنگچیان در اندرون آنحصار جای داده بانداختن ضربزن و افروختن آتش توپ و تفنگ می‌پردازند و بر بالای عراذه بر هیأت اژدها قزغان‌های صغار و کبار گذاشته و ایشان در انداختن

توپ و تفنگ و رعاده و ضربزن بآن مرتبه مهارت و اقتدار دارند که جز لایتجزی را در امتداد و اشعه نظری از یک میل راه بههدف اصابت می‌سازند... نورعلی خلیفه و سایر امرا نیز با خانم‌محمدخان در این ماده اتفاق نموده عرض کردند که بندگان از اطوار جنگ رویمان وقوف تمام داریم آنچه خان عرضه نموده است در آن شائبه کذب نیست پس صلاح دولت آنست که قبل از آنکه مخالفان خود را بزنجیر عزاده و محارست ینکچری محافظت نمایند بر بالای چالدران بر سر ایشان بتازیم و مهم آن تمام را باتمام رسانیم دورمیش‌خان شاملو این سخن را رد کرده گفت که کدخدایی تو در دیاربکر می‌گذرد و ترا نسبتی نیست که در حضور ما با ملازمان اشرف این نوع هم‌زبانی نمایی و معروض داشته که احسنت آن است که ما مکث کنیم تا آنچه ایشان را مقدور است از قوت بفعل درآید و محارست و محافظت خود بقرار قاعده نموده بعد از آن دست جرأت از آستین جلادت بیرون آورده قدم مردانگی به میدان مبارزت گذاریم» (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۹۳-۴۹۴)

در واقع، برخلاف رویکرد خواندمیر و امینی هروی که بر پنهان‌کردن علل شکست چالدران تأکید داشتند، از دوره‌ی شاه‌تهماسب به بعد، رویکرد بیان علل این رویداد رواج یافت. گویا به علت شکست‌هایی که ایرانیان از دوران سلطان سلیمان به بعد از عثمانی‌ها داشتند، قبح شکست از عثمانی و افسانه‌ی شکست‌ناپذیری صفویان باطل شد. همچنین در اتخاذ این رویکرد، دیدگاه منفی شاه‌تهماسب در باب دورمیش‌خان شاملو و سیاست‌های به دور از تدبیر صفویان بی‌تأثیر نبود؛ چنان‌که در تذکره شاه‌تهماسب اینچنین آمده است:

«کتابتی بمن نوشته فرستاده بود مضمونش آنکه پدر تو شاه‌اسماعیل علیه‌الرحمه با پدر من جنگ کرده تو نیز دعوی شجاعت می‌کنی بیا جنگ کنیم و اگر جنگ نمی‌کنی دیگر شجاعت مکن در جواب کتابت او را نوشتم که بزرگ‌تری از جمیع موجودات حضرت پروردگار جل جلاله و عظم شأنه است و در کلام شریف فرموده که در جهاد و غزا که با کفار نمائید خود را بتهلکه میاندازد... جایی که در غزای کفار از تهلکه منع فرموده باشد من چگونه دو لشکر مسلمان را که در عدد برابر ده کس یک کس نبوده بجنگ فتوی دهم و این مسلمانان را در تهلکه اندازم پدر من در آن روزگار که با شما جنگ کرد دورمیش‌خان و سایر امرا بلکه تمامی لشکر او مست بوده‌اند شب تا صبح شراب خورده آهنگ جنگ نموده بودند. و این مقدمه بغایت نامعقول و بد واقع شده بود از آن تاریخ هرگاه حکایت جنگ چالدران بمیان می‌آید من دورمیش‌خان را دعای بد می‌کنم که پدرم شاه‌اسماعیل را فریفته برد و جنگ کرد» (شاه‌تهماسب، ۱۳۴۳: ۲۹).

همان‌گونه که از این گزارش پیداست، شاه‌تهماسب انتقادهایی نسبت به مدیریت جنگ چالدران داشته است. مشابه آن را می‌توان در کتاب تاریخ ایلچی که با دربار شاه‌تهماسب دمخور بود، مشاهده نمود. در واقع، از دوره‌ی شاه‌تهماسب به بعد، واژگان «شکست» و «عقب‌نشینی» برای بیان نتیجه‌ی جنگ چالدران راحت‌تر استفاده می‌شد؛ چنان‌که حسینی قزوینی می‌نویسد:

«از صبح تا نماز پیشین قتال و جدال اشتعال داشت و قریب پنج‌هزار کس از طرفین کشته شد و میرعبدالباقی و میرسیدشریف صدر و سیدمحمدکمون و محمدخان استاجلو... شهادت یافتند و چون پادشاه روم عرابه‌ها درهم کشیده بود و زنجیرها در حوالی آن استوار ساخته و بر کنارهای آن توپ و تفنگ تعبیه کرده در میان آن درآمده بودند لشکر ظفرآثر از توپ و تفنگ رومیه کشته می‌شدند حضرت اعلی‌دولت بدولت و اقبال صلاح در ترک قتال دانسته دست از جنگ بازداشتند و به تبریز معاودت نمودند و از تبریز به عزیز کندی و از آنجا بحدود درجزین نهضت کردند» (حسینی قزوینی، ۱۳۱۴: ۲۵۶).

همچنین بحث درباره‌ی عقب‌نشینی خدعه‌آمیز، آن‌گونه که خواندمیر بیان داشت، کم‌تر وجود دارد. حتی در کتابی مثل عالم‌آرای

صفوی که با لحنی داستان‌وار و حماسی به ذکر رویدادهای عهد شاه اسماعیل یکم می‌پردازد نیز از بیان واژه‌های شکست یا عقب‌نشینی برای چالدران ابایی ندارد (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۵۰۰) افزون بر این، پذیرش شکست و ماجرای عقب‌نشینی شاه صفوی، با جزئیات بیشتری که با چهره‌ی آرمانی شاه شکست‌ناپذیر هم‌خوانی ندارد، بیان می‌شود. برای نمونه گیرکردن اسب شاه اسماعیل در حین عقب‌نشینی در باتلاق، نجات یافتن او توسط خضرآقای استاجلو (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۵۰۵) و سرگردانی تاجلوییگم، همسر شاه اسماعیل، در هنگام بازگشت و فرار از میدان جنگ (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۵۰۱). شایان توجه است که پذیرش شکست به معنای تغییر جهت کامل در تمامی منابع تاریخی عصر صفوی نیست؛ چنان‌که جناب‌دی عقب‌نشینی شاه اسماعیل را ناشی از خدعه‌ی جنگی می‌انگارد (جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۲۹۰).

در منابع پس از شاه اسماعیل اشاراتی به محل‌هایی مثل دیاربکر (ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۲/۱) هم می‌شود که برخلاف آذربایجان، پس از چالدران از قلمرو صفویان حذف شد. همچنین، رگه‌هایی از نافرمانی‌های قزلباشان از شاه اسماعیل هم دیده می‌شود. مسئله‌ای که در حبیب‌السیر نیز انعکاس یافت؛ ماجرای نافرمانی خلیل سلطان ذوالقدر، حاکم شیراز، در جریان نبرد چالدران از این دست است (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۵۵۱). در جهانگشای خاقان نیز داستان نافرمانی خلیل خان از دستور شاه اسماعیل و فرارش از میدان نبرد مشاهده می‌شود (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۵۰۱-۵۰۲). این مسئله گویای سست شدن رابطه‌ی مرید و مرادی در جریان نبرد چالدران است. با توجه به این شواهد، می‌توان ادعا کرد که غالب منابع تاریخ‌نگاری پس از عهد تهماسب یکم شکست در جنگ چالدران را پذیرفته‌اند؛ از این‌رو، سعی دارند که توجیه و تبیینی مناسبی برای این شکست ارائه نمایند. هدف آن است که به مشروعیت دولت صفوی صدمه‌ای نزنند و نیز به تصویر ایشان از شاه آرمانی خدشه‌ای وارد نسازند.

مطلب دارای اهمیت دیگر آن است که منظور از توجیه شکست، تبیین استراتژی جنگی نیست، بلکه موجه‌سازی‌ای است که نسبت به این رویداد صورت گرفته است. در اینجا، نویسنده‌ی جهانگشای خاقان دارای نوآوری است؛ چراکه اظهار می‌دارد: «همانا حکمت بالغه الهی اقتضای چنان کرده بود که آنحضرت را از اصابت عین‌الکمال چشم‌زخمی رسد که اگر درین معرکه که نیز پادشاه مؤید منصور ظفر می‌یافت بیم آن بود که در باب ارادت و اعتقاد ساده‌لوحان قزلباش در شان آنحضرت بحدی انجامد که پای اعتقادشان از مسلک مستقیم دین و ایمان لغزیده و گمان‌های غلط برند» (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۵۰۶). چنین تعبیری بعدها توسط اسکندربیک منشی نیز مطرح می‌شود (ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۱). گزارش جهانگشای خاقان نه تنها نگرش کلی قزلباش‌ها نسبت به مرشدشان را توضیح می‌دهد، از تغییر دیدگاه نسبت به قزلباشان نیز پرده برمی‌دارد. از این‌رو، گزاره‌ی قزلباش‌ها به‌عنوان نیروی مؤثر در تحقق اهداف قیام، کارکردش را از دست می‌دهد و به‌عنوان گروهی ساده‌لوح نمایانده می‌شوند.

از دیگر توجیهات تاریخ‌نویسان دوره‌ی شاه تهماسب روایتی است که عبدی‌بیگ شیرازی ارائه می‌کند. روش او برای توجیه شکست چالدران، تناظر و قیاسی است که میان جنگ چالدران و غزوه حنین برقرار می‌کند؛ چنان‌که می‌نویسد: «در آن معرکه به سبب اندک غروری که دورمیش خان و دیگر امرا را بود مثل غروری که اول مرتبه اسلامیان را در غزوه حنین بود چشم‌زخمی بر لشکر قزلباش رسید» (شیرازی، ۱۳۶۹: ۵۴). در واقع، عبدی‌بیگ با پیوند میان نبرد چالدران و رویدادی که برای پیامبر رخ داد چهره‌ی قدسی شاه اسماعیل را حفظ می‌کند. در جنگ حنین مسلمانان به دلیل غرور اولیه متحمل شکست شدند و سپس به پیروزی رسیدند. بدین ترتیب، نویسنده بار شکست را بر گردن امرای شاه اسماعیل می‌گذارد و ضمن مقایسه‌ی نبرد چالدران با غزوه‌ی حنین، سرانجام شاه اسماعیل را پیروز نبرد می‌داند. خورشاه بن قباد حسینی نیز، ضمن مقایسه‌ی نبرد چالدران با جنگ احد، چنین توجیهی برای شکست شاه اسماعیل ارائه می‌کند:

«دیگر به تجربه عقل معلوم شده که هر دولت عظیم که آستین مآثرش به طراز ثبات قرین بود نامه مفارخش به‌رقم دوام موثّق و مزین گردد، مبادی آنرا از تغلّبات و تغییرات گوناگون چاره‌ای نباشد و از شواهد صدق این دعاوی آنکه حضرت خلاصه موجودات را از عقب فتح بدر، هلال جگرسوز احد از کوه برآمد و نیر گیتی فروز سلطنت سلیمانی، بسبب طغیان دیو شوم ظلمانی {چند روز} در حجاب ظلمات گرفتار بود» (الحسینی، ۱۳۷۹: ۶۹).

در گزارش تبیینی تاریخ ایلچی نظام‌شاه دو نکته دارای اهمیت است: نخست، توجیه معقولانه‌تری به این شکست دارد؛ چراکه به نظر وی برای هر حکومتی که قرار است نقش بزرگی ایفا کند چنین رخدادهایی طبیعی است و در همین راستا شکست پیامبر(ص) را هم امری عادی می‌داند؛ نمایاندن چنین تصویری در دوره‌ی شاه‌اسماعیل یکم ساده نبود. دوم، با سنجش میان شاه‌اسماعیل و پیامبر(ص)، چهره‌ی مقدسی از شاه صفوی نشان می‌دهد و او را خورشیدی توصیف می‌کند که از این کسوف آسیبی نمی‌بیند.

روایت خلدبرین نیز به شکل جالب‌توجهی شکست چالدران را توجیه می‌نماید. واله اصفهانی استفاده‌ی سلطان سلیم از توپ و تفنگ را علت شکست می‌داند. به گزارش وی، شاه‌اسماعیل به سلطان سلیم پیغام فرستاد که تشخیص مرد از نامرد به وسیله‌ی شمیر مشخص می‌شود و توپ و تفنگ را حربه‌ی نامردان می‌داند. طبق روایت وی، سلطان سلیم راضی شد که توپ و تفنگ به‌کار نبرد؛ اما هنگامی که عثمانی‌ها عرصه را تنگ دیدند دست به توپ و تفنگ بردند (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۲۳۷-۲۳۹). این گزارش در عالم‌آرای صفوی هم آمده است (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۴۹۱). روایت مشابه دو تاریخ‌نویس از علت شکست تعجب‌آور است؛ زیرا که هر دو کتاب در زمانی نگاشته شده‌اند که سپاه ایران به این سلاح‌ها مجهز بود. البته مشابه این روایت را پیش‌تر می‌توان در جهانگشای خاقان نیز مشاهده کرد؛ جایی که سلطان‌علی میرزا توسط عثمانی‌ها دستگیر می‌شود، سلطان سلیم به جای شاه‌اسماعیل از او سؤال می‌کند که تو از میزان لشکریان من آگاهی داشتی چرا با لشکری اندک به این نبرد آمده‌ای؟ او در پاسخ می‌گوید: «من می‌دانستم که لشکر تو بسیار است اما ندانستم که خود را بحصار توپخانه انداخته و دنیا و عقبی خود را از بدعهدی ضایع» (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۵۰۳).

۴. شخصیت‌محوری شاه‌اسماعیل در جنگ: از شکست‌ناپذیری تا مشروعیت‌بخشی به شاه آرمانی - شیعی

چنان‌که آمد، خواندمیر و امینی هروی تلاش کردند تا شخصیت شکست‌ناپذیر شاه‌اسماعیل را حفظ کنند. با وجود این، از زمان شاه‌تهماسب به بعد، تاریخ‌نویسان در مقام انکار شکستی که بر حیثیت شاه‌اسماعیل لطمه وارد کرد، برنیامدند. آنان ضمن پذیرش شکست، از تصویر شاه‌اسماعیل به عنوان شاهی آرمانی و مقتدر دفاع کردند. روایت بوداق منشی نمونه‌ای از مصادیق مهم پذیرش و توجیه شکست است؛ همچنان‌که می‌نویسد: «پادشاه بدین جهت به عراق آمد که یک مرتبه دیگر جمعیت کند و اگر سلیم پیش آید و توقف کند خود را بدو زند. او بازگشت و دیگر آرزوی آمن بدین دیار نکرد که اگر می‌آمد انتقام حسب المرام از او می‌کشیدند» (منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۳۵-۱۳۶). در این میان، نقش حبیب‌السیر در تثبیت تصویر شاه‌اسماعیل به منزله‌ی پادشاهی آرمانی قابل توجه است. در واقع، تصویری که تاریخ‌نگاری بعدی صفویه از شاه‌اسماعیل به عنوان یک قهرمان ترسیم می‌نمایند، بازتولید همان چهره‌ای است که خواندمیر به یادگار گذاشته بود. به نظر می‌رسد منابعی که به اختصار از کنار جنگ چالدران نگذشته‌اند، شخصیت بی‌بدیل و شجاعی از شاه‌اسماعیل ترسیم می‌نمایند که ردپای حبیب‌السیر در روایت‌شان پیداست.

در واقع، باوجود آن‌که مورخان دوره‌ی شاه‌تهماسب به بعد شکست چالدران را می‌پذیرند، همچنان تلاش دارند تا سیمای شکست‌ناپذیر شاه در نبرد را نشان دهند. عالم‌آرای صفوی از مهم‌ترین منابعی است که تحت‌تأثیر حبیب‌السیر چهره‌ای قهرمان و

شجاع از شاه اسماعیل ترسیم می‌کند؛ چهره‌ای که در آن شاه با یک حمله به‌تنهایی حدود پانصد نفر از سپاه دشمن را از بین می‌برد (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۴۹۳). روایت دو نیمه کردن مالقوچ اغلی، پهلوان لشکر عثمانی، توسط شاه اسماعیل نمونه دیگری از تلاش تاریخ‌نویسان پس از خواندمیر برای ثبت چهره‌ای قهرمان از بنیان‌گذار دولت صفوی است (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۹۷؛ روملو، ۱۳۵۷: ۱۹۱؛ منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۳۵). این گزارش‌ها به ثبت چهره‌ی فرهمند یک شاه آرمانی در ایران زمین کمک می‌کرد (انتشاری نجف‌آبادی و دیگران، ۱۴۰۰: ۵۷). همچنین، اطلاق صفت‌هایی همچون «ناسخ بودن داستان رستم و اسفندیار» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۲)، «شهریار ایران» (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۹۷)، «دارای فریدون‌فر اقبال‌مآب» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۵۴۸) به شاه اسماعیل، حاکی از تلاش تاریخ‌نویسی صفوی برای ثبت سیمای فرهمند یک پادشاه آرمانی- ایرانی است.

روایت منابع صفوی از سیمای و شخصیت شاه اسماعیل در جنگ چالدران زوایای دیگری نیز دارد. در این منابع شاهد نوعی نمادشناسی شیعی هستیم که نیاز بنیان‌گذار دولت صفوی به مشروعیت را از طریق ارجاع به ائمه معصومین (ع) برآورده می‌سازد (انتشاری نجف‌آبادی و دیگران، ۱۴۰۰: ۵۷). استفاده از این الگو در خصوص ثبت سیمای شاه اسماعیل در میدان نبرد به دو صورت جلوه‌گر شده است. نخست، به صورت هدایت و امداد ائمه‌ی اطهار (ع) به شاه صفوی در میدان نبرد است. برای نمونه، جهانگشای خاقان روایت می‌کند که شاه اسماعیل «از روح مقدس اسدالله و حضرات ائمه علیهم‌السلام استمداد نموده چنان بر قبه سر آن بداختر زدند که سیه‌فولاد... و فرق سر دو نیم گشته» (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۹۷). به نظر می‌رسد، گزارش دو نیم کردن پهلوان عثمانی، نوعی تشبیه به پهلوانی‌های امام علی (ع) و یادآوری‌اش در قالب شاه اسماعیل است. دوم، وجه دیگر مشروعیت شیعی شاه اسماعیل در انتساب القاب شیعی مانند «پادشاه مرتضی خصال»، «تیغ ذوالفقار آسا» (جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۲۸۹)، «شاه حیدر نژاد با شمشیر ذوالفقار مانند» (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۹۷)، «پادشاه حیدر اثر» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۵۴۷) و غیره، نمایانده شده است. انتساب این وجهه‌ی پهلوانی حضرت علی (ع) به شاه اسماعیل نه تنها جلوه ویژه‌ای به او می‌دهد، تداعی‌گر پهلوانی‌های امام علی (ع) در میدان نبرد علیه کفار و در قالب شخصیت شاه اسماعیل بر علیه منحرفان عثمانی است.

افزون بر این، منابع تاریخی دوره‌ی شاه‌تیماسب به بعد، در کنار نمادشناسی شیعی، از تعبیر قرآنی نیز برای توجیه و تخفیف شکست بهره برده‌اند. برای نمونه، جهانگشای خاقان علت عقب‌نشینی سلطان سلیم از تبریز را با استناد به آیه‌ی دو سوره‌ی حشر، ناشی از ترسی می‌داند که خداوند در دل سلطان عثمانی انداخته است (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۵۰۷). نویسنده از آیه‌ی: «من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یُغلب فُسوف نُؤتیه اجرًا عظیمًا» استفاده می‌کند و حتی شکست و کشته‌شدن در این نبرد را هم رستگاری می‌داند (همان: ۵۰۰). بدین ترتیب شکست در چالدران به یاری اندیشه‌ی تقدیر الهی توجیه می‌شود. حاکمیت ایده‌ی تقدیر الهی در منابع تاریخی صفویه به اندازه‌ای است که عالم‌آرای عباسی رد پیشنهاد خان محمد استاجلو توسط شاه اسماعیل را با این تعبیر که: «من حرامی قافله نیستم هر چه مقدر الهی باشد بظهور می‌آید» روایت می‌کند (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱/۴۲). جالب آن‌که جهانگشای خاقان گرفتاری سلطان‌علی میرزا را -که شباهتی تمام به شاه صفوی داشت و به گمان عثمانی‌ها شاه اسماعیل بود- در چارچوب ایده‌ی تقدیر الهی روایت می‌کند: «حضرت شاهی بعون و عنایت الهی در کمال قدرت و بصحت و سلامت لشکر را منهزم می‌گرداند» (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۵۰۳). این موضوع از دید تاریخ‌نویسی صفوی جزئی از تقدیر و عنایت الهی برای نجات شاه اسماعیل تفسیر می‌شود.

نتیجه

مورخان تنها ناقلان رویدادهای تاریخی نیستند، بلکه عاملان اندیشه‌ورزی هستند که بازاندیشی و سازگاری با تحولات نابه‌هنگام

جامعه را بر عهده دارند. براین اساس، مورخان جریان‌ساز به بازنمایی رخدادهایی می‌پردازند که تأثیری دیرپا در بافت تاریخی‌شان دارند و یا دلالت‌شان بر حیات سیاسی و فرهنگی جامعه گنگ و مبهم است. جنگ چالدران نمونه‌ای از رویدادهای نابه‌هنگام ولی تأثیرگذار در تاریخ ایران است که توجه تاریخ‌نویسان را به خود جلب کرده است. موقعیت خاص این رویداد و دلالت‌های نامطلوبی که برای مشروعیت دولت صفوی داشت، موجب جلب توجه ویژه‌ی تاریخ‌نویسی صفوی شد. تاریخ‌نویسان هوادار صفویه ناچار به ترسیم سیمای بنیان‌گذار دولت به عنوان شاهی شکست‌ناپذیر و اسطوره‌ای بودند. از سوی دیگر، در عمل با پادشاهی مواجه بودند که دیگر شکست‌ناپذیر نبود ولی همچنان باید فرهمند باقی می‌ماند.

تلاش تاریخ‌نویسان هواخواه صفویه برای خروج از این ناسازه، زمینه‌ساز شکل‌گیری دو رویکرد در بازنمایی جنگ چالدران شد. رویکرد نخست، انکار شکست و طرد هر آنچه که یادآور این تجربه‌ی دردناک بود که منابع معاصر با شاه اسماعیل یعنی فتوحات شاهی و حبیب السیر در پیش گرفتند. امینی هروی، هرچند کتابش را مدت‌ها پس از چالدران نگاشت، رخدادها را تنها تا پیش از نبرد چالدران بازنمایی کرد. خواندمیر هرچند به‌سان امینی هروی درصدد انکار تجربه‌ی شکست بود، از نگارش جنگ چالدران حذر نکرد. وی نبرد را به شیوه‌ای بازنمایی نمود که با مبانی مشروعیت دولت صفوی و چهره‌ی شکست‌ناپذیر شاه اسماعیل سازگار باشد. با این همه، مورخان پس از شاه اسماعیل رویکرد متفاوتی در پیش گرفتند. در این دوره، شکست چالدران رخ داده بود و شکاف‌هایی بین روابط قزلباشان و مرشدشان آشکار شده بود، اما همچنان چهره‌ی پرابهت و فرهمند شاه اسماعیل زنده بود؛ و از این رو، سیمای شاه می‌بایست حفظ می‌شد. با این وجود، مرگ شاه اسماعیل و به جلوس نشستن شاه‌تهماسب، شکاف‌های واقعی را آشکار ساخت. گستاخی قزلباشان و عادی‌شدن تجربه‌ی شکست نیز مزید بر علت شد و روایت متفاوتی از جنگ چالدران شکل گرفت. جهانگشای خاقان به عنوان آغازکننده و الگوی این طرح‌اندازی روایی، تجربه‌ی شکست را با سهولت بیشتری پذیرفت. درواقع، کتاب‌های جهانگشای خاقان و حبیب السیر الگویی برای نگارش تاریخ‌های بعدی در خصوص جنگ چالدران شدند. به‌سخن دیگر، الگوی خواندمیر در مقصرساختن سلطان سلیم در آغاز جنگ با هدف اینکه خدش‌های به چهره‌ی آرمانی شاه اسماعیل وارد نشود، در کنار الگوی جهانگشای خاقان در راستای مقصردانستن قزلباشان و رگه‌های خیلی ضعیف از غرور شاه اسماعیل برای بیان علت نبرد، الهام‌بخش تاریخ‌نویسان بعدی بود. همچنین، ابتکار جهانگشای خاقان در زمینه‌ی تقدیرگرایی و توجیهات بعضاً مذهبی‌ای که برای کم‌رنگ جلوه‌دادن نقش شاه اسماعیل در شکست چالدران ارائه نمود، نوآورانه بود. از سوی دیگر، پایان نبرد نیز به‌گونه‌ای طرح‌اندازی شد که ابهت شاه اسماعیل و ترسی که او در دل دشمنانش انداخته بود، حفظ شود. در واقع، همه‌ی اینها تلاشی بود برای اینکه چهره‌ی شاه آرمانی شیعی-ایرانی حفظ شود. بنابراین، الگویی که جهانگشای خاقان در طرح‌اندازی روایی جنگ چالدران ابداع کرد، در کنار روایت کتاب حبیب السیر قرار گرفت و افق تازه‌ای بدان بخشید و با اندک تفاوت‌هایی، از سوی سایر مورخان هوادار صفوی پیروی شد. بدین‌ترتیب، تاریخ‌نویسی صفویان پس از شاه اسماعیل از انکار و طرد تجربه‌ی شکست به سمت پذیرش و توجیه آن حرکت کردند. با این همه، همچنان به توصیفات کتاب حبیب السیر در توصیف شاه آرمانی ایرانی و شیعی پایبند بودند. در واقع، تلفیق این دو الگوی روایی موجب شد که از دوره‌ی شاه‌تهماسب به بعد هر چند چهره‌ای که از شاه اسماعیل ثبت شد شکست‌ناپذیر نبود، همچنان فرهمند باقی ماند.

منابع

- ابونئی مهریزی، محمدرضا (۱۳۸۳). «جایگاه «فتوحات شاهی» در تاریخنگاری عصر صفوی» کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال هشتم، شماره هشتاد و چهارم.
- الحسینی، خورشاه‌بن قباد (۱۳۷۹). تاریخ ایلچی نظام‌شاه، تصحیح، تحشیه و اضافات محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه‌دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- امینی هروی، امیرصدرالدین سلطان (۱۳۸۳). فتوحات شاهی، تصحیح و اضافات محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر علمی.
- انتشاری نجف‌آبادی، ندا؛ کریمی، بهزاد و قاسمی فیروزآبادی، سامان (۱۴۰۰). «تحلیل اسطوره‌شناختی صفات فراانسانی پادشاهی در تاریخ‌نگاران عصر صفوی»، فصلنامه تاریخ اسلام، سال یازدهم، شماره چهل و یکم.
- باربارو، جوزافا و دیگران (۱۳۸۱). سفرنامه های ونیزیان در ایران، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: خوارزمی.
- پرینس، جرال (۱۳۹۵). روایت‌شناسی، شکل و کارکرد روایت، ترجمه محمد شهباء، تهران: مینوی خرد.
- ترکمان، اسکندربیگ (۱۳۵۰). تاریخ عالم‌آرای عباسی، زیر نظر با تنظیم فهرست‌ها و مقدمه ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- جنابدی، میرزابیگ (۱۳۷۸). روضه الصفویه، به‌کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- جهانگشای خاقان (۱۳۶۴). مقدمه و پیوست‌ها و فهرس الله دتا مضطر، راولپندی: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- حسینی قزوینی، یحیی بن عبداللطیف (۱۳۱۴). لب التواریخ، تهران: مؤسسه خاور.
- خواند امیر، امیرمحمود (۱۳۷۰). تاریخ شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب صفوی (ذیل تاریخ حبیب‌السیر)، تصحیح و تحشیه محمدعلی جراحی، تهران: گستره.
- خواندمیر، غیاث‌الدین همادالدین الحسینی (۱۳۸۰). حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، با مقدمه جلال‌الدین همائی، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.
- روملو، حسن‌بیگ (۱۳۵۷). احسن التواریخ، تصحیح: عبدالحسین نوائی، تهران: بابک.
- رویمر، ه.ر (۱۳۹۳). «دوره صفویان»، تاریخ ایران (دوره صفویان)، پژوهشی از دانشگاه کمبریج، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: جامی.
- سالاری شادی، علی (۱۳۸۶). «بازتاب جنگ چالدران (۱۵۱۴/۹۲۰) در تاریخ‌نگاری صفوی»، فصلنامه مطالعات و تحقیقات تاریخی، سال پنجم، شماره پانزدهم.
- سیوری، راجر (۱۳۸۵). ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.
- شیرازی، عبدی‌بیگ (۱۳۶۹). تکمله الاخبار، مقدمه، تصحیح و تعلیقات عبدالحسین نوائی، تهران: نی.
- صفوی، شاه‌طهماسب (۱۳۴۳). تذکره شاه‌طهماسب، برلین: چاپخانه کاویانی.
- عالم‌آرای صفوی (۱۳۵۰). به‌کوشش یدالله شکری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد (۱۳۴۳). تاریخ جهان‌آرا، تهران: کتابفروشی حافظ.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۳۲). جنگ چالدران، تهران: چاپخانه دانشگاه.
- مزای، میشل (۱۳۸۸). پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.

- منشی قزوینی، بوداق (۱۳۷۸). جواهر الاخبار (بخش تاریخ ایران از قراقویونلو تا سال ۹۸۴ ه.ق.)، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب.
- منشی قمی، احمد بن حسین (۱۳۸۳). خلاصه التواریخ، مصحح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.
- واله اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۷۲). خلدبرین (ایران در روزگار صفویان)، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- وایت، هایدن (۱۳۸۹). متن تاریخی به مثابه فرآورده ادبی، چاپ شده در تاریخ و روایت، ویراسته جفری رابرتز، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- وحید قزوینی، محمدطاهر بن حسین (۱۳۸۳). تاریخ جهان‌آرای عباسی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات سعید میرمحمد صادق، زیر نظر احسان اشراقی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

